

وظایف حکومت در رفع وابستگی و استقلال از نظر فقه اسلامی

□ رجبعلی افتخاری *

چکیده

استقلال و عدم وابستگی از مؤلفه‌های اساسی حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشورها و ملت‌های آزادیخواه می‌باشد و از پایه‌های اصلی یک جامعه آرمانی به شمار می‌رود. بر این اساس توجه همه جانبه به حفظ استقلال و رفع وابستگی در عرصه‌های مختلف علمی، اقتصادی و فرهنگی و آشنایی با رسالت‌ها و وظایف نهادهای مسئول در این زمینه اهمیت می‌یابد. تحقیق حاضر با هدف دست یابی به احکام تکلیفی و وظایف نهاد حکومت در قبال رفع وابستگی و استقلال کشور با رویکرد فقهی با روش توصیفی - تحلیلی مبتنی بر شیوه فقهی (اجتهاد و استنباط) انجام گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد. از منظر فقه عدم وابستگی و استقلال حایز اهمیت است. در همین راستا وظایف را بر دوش آحاد جامعه و نهادهای مسئول قرار داده و آنان را در قبال این مسأله مسئول می‌داند. حکومت از نهادهای اساسی جامعه است که در قبال موضوع وظیفه الزمی دارد و در صورت کوتاهی مورد باز خواست می‌باشد. از نگاه فقهی توسعه علم و فرهنگ، توسعه اقتصادی با شاخص‌های تنظیم امور مالی و عدالت اقتصادی، عمارت و آبادانی بلاد اسلامی و رفع فقر و محرومیت زدانی از وظایف الزامی حاکم به نحو کفایی است.. همچنین برنامه ریزی و آینده نگری و بکارگیری افراد کاردان در مدیریت کشور بخصوص در شرایط بحرانی برای پیشگیری از وابستگی از وظایف الزامی حکومت می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: حکم تکلیفی، استقلال، نهادهای مسئول، حیات سیاسی و فقه اسلامی.

* دکتری فقه تربیتی جامعه المصطفی ص العالمیه.

مقدمه

در حیات سیاسی و اجتماعی اصل بر تعامل بین ملت‌ها و داشتن روابط مسالمت آمیز با حفظ استقلال است. براین اساس هر ملت و کشوری می‌تواند با تمام ملت‌ها و کشورها روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی داشته باشد مشروط به اینکه این روابط منجر به خدشه دار شدن استقلال کشور و موجب سلطه کشورهای دیگر نگردد؛ زیرا استقلال سیاسی و داشتن حاکمیت از حقوق طبیعی تمام جوامع بشری است؛ اما در عین حال کسانی هستند که بدلیل فزون خواهی و برتری طلبی نسبت به اصل مزبور پای بند نبوده و در صدد استضعاف کشورهای دیگر و قصد سلطه بر آنها بر آمده‌اند. در گذشته سلطه‌گری اغلب در قالب سیاسی و نظامی بوده است؛ اما امروزه با پیشرفت زندگی جوامع انسانی و تحولات علمی - فرهنگی و اجتماعی سلطه‌گری شکل جدیدی به خود گرفته و عمدتاً در قالب شگردهای اقتصادی و علمی - فرهنگی انجام می‌شود. برخلاف سلطه نظامی که به صورت آشکار می‌باشد و دایره آن محدود به جغرافیای معین است، سلطه جدید اغلب غیر آشکار و دامنه آن محدود به جغرافیای خاص نیست. بر این اساس سلطه‌گری و خطر وابستگی در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته و خواهد داشت؛ لکن آنچه در این میان مهم می‌نماید شناسایی اشکال مختلف سلطه و اقدام مناسب در جهت رفع وابستگی‌های ناشی از آن و وظایف نخبگان و نهادهای مسئول و تأثیر گذار اجتماعی در این زمینه است. این موضوع با دیدگاه‌های مختلف حقوقی، فقهی و علوم اجتماعی - سیاسی قابل بررسی است. این مقاله بر آن است وظیفه حکومت اسلامی را در رفع وابستگی و استقلال جامعه انسانی اسلامی از منظر فقه بررسی نماید؛ زیرا به رغم نقش فقه در زندگی فردی و اجتماعی و جهت دهی رفتارهای انسان در راستای حفظ عزت و کرامت انسانی و نیز نقشی که حکومت‌ها در نظام بخشی امور سیاسی و حفظ استقلال و رفع وابستگی دارد، هنوز توجه لازم به امر پژوهش در این زمینه انجام نگرفته است. از این رو در ابتدا مفاهیم اساسی پژوهش باختصار بررسی و سپس ادله فقهی مرتبط با موضوع به منظور دستیابی به وظایف حکومت در رفع وابستگی و حفظ استقلال مورد کنکاش قرار می‌گیرد. روش پژوهش در این تحقیق توصیفی - تحلیلی مبتنی بر اجتهاد و استنباط می‌باشد.

مفهوم‌شناسی

وظایف

الف) وظیفه در لغت

وظایف جمع وظیفه، واژه عربی در لغت به معانی: آنچه برای انسان در هر روز مقدر و معین شده است از طعام و رزق و عمل {مراد کاری است که انسان موظف به انجام آن است} آمده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ج ۷، ص ۶۳۷، حوهری، ۱۴۰۴، ص ۱۱۴۸) در برخی منابع لغوی معانی چون: عهد، مسئولیت، فریضه و شرط، منصب و خدمت (المنجد الابیجی، ص ۱۱۵۸) اضافه گردیده است. در منابع لغت فارسی هم به معانی: کار و خدمت، کاری که انسان مکلف به انجام دادن آن باشد. (عمید، ۱۳۷۵، ۱۱۹۲) آنچه اجرای آن شرعا یا عرفا بر عهده کسی باشد، آمده است. بنابراین وظیفه مرادف واژه «تکلیف» است که در لغت عرب از ماده کلفت به معنای سختی و مشقت است. (فیومی، ۱۴۱۴، ص ۵۳۷) همچنین به معنای «امری که انجام آن سختی و مشقت دارد» و «آنچه که در معرض ثواب و عقاب است» (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۱۵) آمده است. در منابع لغت فارسی به معانی: «چیزی از کسی خواستن که در آن رنج باشد» «کسی را در رنج انداختن» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۶۹) «وظیفه‌ای که باید انجام داد» (معین، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۱۲۷-۱۱۲۸) آمده است.

ب) وظیفه در اصطلاح

واژه «وظیفه» در کلام فقهاء و منابع فقهی بکار نرفته است؛ بلکه واژه مترادف آن یعنی «تکلیف» به کار رفته است و تعریف خاصی در این زمینه ارائه نداده‌اند و آن را به معنای لغوی آن به کار برده‌اند. در یکی از کتب فقهی تعریف ذیل برای واژه «تکلیف» آمده است: «تکلیف» را خواست شارع برای انجام دادن یا انجام ندادن امری دانسته‌اند که بر آوردن آن مستلزم سختی و مشقتی است. این خواست شارع به صورت حکم بیان می‌شود و خطابی است که متعلق آن افعال اختیاری مکلفین است. (وزارة الاوقاف والشؤون الاسلامیة الكويت، ۱۴۰۶ق

ج ۱۳، ص ۲۴۹) در این عبارت تکلیف و وظیفه به همان معنای لغوی آمده است. منظور از وظایف در این نوشتار حکم تکلیفی مکلف (نهاد حکومت) در قبال موضوع مورد پژوهش (حفظ استقلال و رفع وابستگی کشور اسلامی) می‌باشد.

حکومت

حکومت در لغت

حکومت مصدر از ماده «حُکَم» و در اصل به معنای «منع» است. حکم کردن و فرمان دادن یعنی منع از ظلم، به همین جهت به لجام اسب «حَکَمَة» می‌گویند یعنی وسیله ای که مانع اسب می‌شود. (ابن فارس ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱) به دانش «حِکْمَت» از آن جهت حکمت گفته شده که از «جهل» منع می‌کند. (همان) حُکَم به معنای قضاوت و فیصله دادن دعوا هم آمده است. به قاضی که قاضی گفته شده به جهت این است که احکام را بیان و آن را نافذ می‌سازد. (همان، ج ۵، ص ۹۹) اسم فاعل حکم، «حاکم» است یعنی کسی که بین مردم فرمان می‌داند.

حکومت در اصطلاح

حکومت اصطلاح سیاسی است. در علوم سیاسی، حکومت به معنای «قدرت سازمان یافته و سازمانهای فرمان دهنده و اجبار کننده» آمده است. (موریس دو ورژه، ۱۳۸۲ ص ۳) به بیان دیگر حکومت یعنی حکمرانی، فرمانروایی و اداره امور عمومی یا رهبری و مدیریت جامعه. (آشوری، دانشنامه علوم سیاسی ص ۲۴۱) در دانش سیاست معمولاً حکومت را مجموعه‌ای از سازمان‌های عمومی یا نهادی همگانی می‌دانند که به منظور تأمین روابط صحیح اجتماعی، حفظ نظم در جامعه، اجرای قوانین و تأمین مصالح عمومی به وجود می‌آید و گاهی به معنای «قوه اجرایی»، در نظام‌های قانونی جدید و مبتنی بر تفکیک قوا، آمده است. (همان) معادل انگلیسی این واژه لغت «governm ent» است که به مفهوم تشکیلات سیاسی و اداری کشور، چگونگی و روش اداره یک کشور یا واحد سیاسی و تشکیلات دولتی است. (آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۱۰).

حکومت با دولت تناسب تام دارد در تعریف دولت گفته شده است: «دولت عبارت است از مجموعه دستگاهی که بر جامعه حکومت می‌کند یعنی عبارت است از حکومت و تمام سازمانهای حکومتی به انضمام کلیه ابزار و آلات حکومت یعنی مؤسسات فرعی و منضعات و متفرعات دستگاه هیأت حاکمه اعم از سازمانهای بازرگانی و فرهنگی و روابط خارجی دولت بدون استثناء چیزی از آن» (پازارگاد، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۶).

مراد از حکومت در اینجا حکومت دینی است و منظور از آن حکومتی است که بر اساس آموزه‌های دین بنا گردیده است. در اسلام، حکومت مفهومی فراتر از آن چیزی که در علوم سیاسی متعارف از آن بحث می‌شود، دارد. حکومت در اسلام یعنی خلافت و ولایت از سوی خداوند برای بسترسازی در جهت کمال یابی بشر. (اعرافی، ۱۳۹۸ ص ۳۲) بنابراین حکومت در این پژوهش این خواهد بود: «نهاد سیاسی که بر اساس آموزه‌های قرآنی سعی در اعمال قدرت و حاکمیت دارد و در رأس آن فقیه جامع الشرایط قرار دارد».

استقلال

استقلال واژه عربی از باب استفعال و با واژگان مانند قلیل، تقلیل و قلت از یک ریشه هستند. در لغت به معانی خود مختاری و اداره کشور با اختیار و آزادی و بدون مداخله کشورهای بیگانه (معین، ۱۳۶۰، ص ۲۶۵) آمده است. در معارف اسلامی واژه استقلال به کار نرفته است؛ ولی در برخی آیات قرآن تعبیری بکار رفته است که معنای استقلال از آن قابل برداشت است مانند نفی سبیل کفار (نساء/۱۴۱) عدم پذیرش سرپرستی کافران (فاطر/۱۰ منافقون/۱۸) و روی پای خود ایستادن (فتح/۲۹). بنابراین تعبیر قرآنی با مفهوم لغوی استقلال نزدیک است. اما در اصطلاح و عرف سیاسی استقلال به معنای داشتن قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری همراه با اعمال این تصمیم و سیاست‌ها در حیطه حاکمیت تعریف شده است. (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۶، ص ۲۷۷).

استقلال نقطه مقابل سلطه و به حیطه‌های مختلف استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، علمی - فرهنگی و نظامی قابل تقسیم است. به همین اعتبار حیطه‌های یاد شده برای سلطه هم ملاحظه می‌شود.

ادله وظیفه‌مندی حکومت در قبال استقلال و رفع وابستگی

ادله‌ای فقهی وظیفه‌مندی نهاد حکومت متفاوت‌اند، برخی از آن بر وظیفه‌مندی حکومت در قبال مردم تحت حاکمیت به نحو اطلاق دلالت دارند که شامل موضوع مورد پژوهش هم می‌شوند، یا اینکه برخی ادله ناظر به حکم تکلیفی عموم مکلفان در زمینه استقلال و عدم وابستگی است که شامل حکومت یا حاکم به عنوان یکی از مکلفان هم می‌شود؛ اما برخی دیگر بر حکم تکلیفی حکومت در حیطه خاص دلالت دارند. که با استقلال و رفع وابستگی رابطه دارند و بیانگر وظیفه‌مندی نهاد حکومت در این زمینه می‌باشند. بنابراین از دسته اول ادله با عنوان ادله عام و از دسته دوم با عنوان ادله خاص یاد می‌شود.

ادله عام

مرسله نبوی

وَقَالَ ﷺ أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ فَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ (ورام ابن ابی فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۶)

بررسی سندی و دلالی

از لحاظ سند، روایت مرسل است در منابع شیعه و اهل سنت بدون سند ذکر شده است. بنابراین روایت از لحاظ سند ضعیف است. لکن برای جبران ضعف سند، راه حل‌های وجود دارد که طریق استدلال به مرسله را هموار می‌کند: الف) محتوای مرسله موافق با عمومات کتاب و سنت است. در لسان فقهاء اگر روایت مرسل موافق عمومات کتاب و سنت باشد، معتبر خواهد بود. (ربانی ۱۳۸۹، ص ۲۲۱) ب) در منابع روایی روایات مرسل زیاد است از دلائل نقل مرسلات حسن ظن محدثین نسبت به تمام روات مرسلات است؛ لذا آن را به صورت مرسل نقل کرده‌اند. مرسله نبوی هم در منابع مختلف به صورت مرسل نقل شده است، شاید

علت آن هم اعتماد محدثین به روایت آن باشد. ج) طبق یک دیدگاه تمام مرسلات الکافی معتبر و ثقة می باشد، از کسانی که به این دیدگاه نظر دارد مرحوم نائینی است. (همان ص ۱۹۹-۲۰۹) با توجه به اینکه مرسله در کتاب گزیده کافی - که به گفته مؤلف این کتاب در آن احادیث صحیح الکافی گزینش شده است - آمده است می توان آن را معتبر و ثقة دانست. تلقی به قبول روایت در بین فقهای امامیه امر رائج است. با توجه به موافقت مرسله با کتاب و سنت، محدثان آن را تلقی به قبول کرده و برای جلوگیری از طولانی شدن سند آن را حذف کرده اند. بنابراین اگر تمام یا برخی از راه حل های فوق پذیرفته شود استدلال به مرسله تمام خواهد بود.

از نظر دلالت، گزاره محل در این مرسله عبارت «فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» است. طبق عبارت، امیر و حکمران به منزله راعی و نگهبان افراد زیر دستش تلقی شده است، که در قبال آنان مسئول است و مورد با خواست قرار می گیرد... اگر چه واژه «رعیّت» در فارسی بار منفی به خود گرفته است؛ ولی مفهومی زیبا و انسانی داشته است. استعمال کلمه «راعی» را در مورد حکمران و کلمه «رعیّت» را در مورد توده محکوم اولین مرتبه در کلمات رسول اکرم ﷺ و سپس به وفور در کلمات امیر مؤمنان علیه السلام می بینیم. این لغت از ماده (رعی) که به معنای حفظ و نگهبانی است و به مردم از آن جهت کلمه رعیت اطلاق شده است، که حکمران عهده دار حفظ و نگهبان جان و حقوق و آزادیهای آنها است. (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۹).

از حقوق و آزادیهای مردم، آزادی در حوزه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی است. مراد از آزادی عدم وابستگی و حفظ استقلال و عزت اسلامی آنان در زمینه های فوق می باشد. براین اساس حکومت در قبال حفظ استقلال و رفع وابستگی وظیفه دارد این وظیفه هم به نحو الزام است؛ زیرا لحن روایت به نحو تأکید است بگونه ای که اگر حکمران در قبال این وظیفه کوتاهی نماید مورد بازخواست قرار می گیرد که بیانگر الزام می باشد.

قاعده نفی سبیل

فقهاء در امور مختلف فقهی برای اثبات عدم تسلط کفار بر مؤمنان به این عبارت قرآنی (و

لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء/۱۴۱) استناد می‌کنند و آیه شریفه مستند قاعده نفی سبیل می‌باشد. طبق مفاد آیه تسلط کفار بر مؤمنین نفی شده است. بنابراین کفار هرگز بر مؤمنان تسلط پیدا نخواهند کرد مشروط به اینکه مؤمنین به لوازم ایمان ملتزم باشند (وَ لَا تَهْنُؤُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (آل عمران: / ۱۳۹) اکنون سؤالی که مطرح است اینکه آیا هدف از عدم تسلط کفار عدم تسلط آنان بر مؤمنان فقط از لحاظ منطق است یا امور سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد؟

در جواب سؤال مزبور گفته شده است: از آنجای که کلمه "سبیل" به اصطلاح از قبیل "نکره در سیاق نفی" است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان، چیره نخواهند شد و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را توصیه کرده است، دارند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۷ ج ۴، ص ۱۷۶).

بنابراین هر نوع طرح، عهد نامه، رفت و آمد و قراردادی که راه نفوذ کفار بر مسلمانان را باز کند حرام است. پس مسلمانان باید در تمام جهات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی از استقلال کامل برخوردار باشند. گفتنی است «نفی سبیل» به خودی خود حاصل نمی‌شود، نیازمند تلاش علمی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. براین اساس تلاش برای نفی سبیل وظیفه عموم مکلفان است؛ ولی از آنجای که حکومت از قدرت و توانایی و امکانات برخوردار است و بر قراری روابط با کشورها بر عهده حکومت می‌باشد، وظیفه او سنگین تر است. بنابراین رفع وابستگی و حفظ استقلال کشور اسلامی از وظایف الزامی حکومت به نحو الزامی است.

قاعده حفظ عزت اسلامی

از قواعد عام کاربردی بر وظیفه مندی حکومت اسلامی در قبال حفظ استقلال و رفع

وابستگی قاعده «حفظ عزت اسلامی» است. مستند این قاعده نصوص قرآنی است که در آن عزت از آن مسلمانان شمرده است و تأکید گردیده است که عزت مسلمین باید به عنوان یک اصل حفظ شود و زمینه‌های نفوذ غیر مسلمان که سبب خدشه دار شدن عزت مسلمین گردد باید مسدود گردد. آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون/۸) ناظر به قاعده می‌باشد. براین اساس، عزت مخصوص خداوند پیامبر و مؤمنین است در آیه دیگر عزت از آن خداوند شمرده شده است. (فاطر، ۱۰/)

طبق آیات کریمه عزت مخصوص خداوند، پیامبر و مسلمانان است و باید حفظ شود. در روایات که در ذیل آیات وارد شده‌اند نیز بر حفظ عزت اسلامی، تأکید گردیده است. بنابراین مؤمن نباید وسائل ذلت خود را فراهم سازد، خدا خواسته او عزیز باشد او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد. ۱.

بدون شک وابستگی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و علمی موجبات از بین رفتن عزت اسلامی می‌گردد که طبق قاعده حرام است. حفظ عزت اسلامی وظیفه عموم مکلفان است؛ اما از آنجای که حکومت از توانایی و قدرت بیشتر برخوردار است و مسئولیت مقدرات کشور را بر عهده دارد، وظیفه او سنگین‌تر است. بنابراین حکومت در راستای حفظ عزت اسلامی برای رفع وابستگی در عرصه‌های یاد شده تلاش نماید. این وظیفه به نحو واجب کفایی است.

ادله خاص وظیفه‌مندی حکومت

در پاره‌ای از ادله روی محورهای خاص تأکید شده است و وظایف خاص را بر دوش حکومت می‌نهد که می‌توان از آن به عنوان وظایف حکومت در قبال رفع وابستگی و حفظ استقلال در حیطه‌های خاص یاد کرد. به عبارت بهتر، مفاد دسته دوم ادله گویای این مطلب است که حاکم اسلامی برای رفع وابستگی و حفظ استقلال باید در حیطه و محورهای توجه نماید که رابطه مستقیم با استقلال و رفع وابستگی دارند و عدم توجه به آن چالش جدی برای حفظ استقلال محسوب می‌شود. گفتنی است بر خلاف ادله عام که جنبه درمانگرانه و پیشگیرانه دارد، ادله خاص بیشتر جنبه پیشگیرانه دارد یعنی برای اینکه جامعه اسلامی دچار وابستگی نگردد حاکم

اسلامی باید یک سری تدابیر در حیطه‌های خاص بیندیشد و در این زمینه‌ها به فعالیت بپردازد تا جامعه دچار وابستگی نگردد. محورهای که در ادله خاص مورد توجه می‌باشند امور ذیل است.

۱. توسعه علم و فرهنگ

از لازمه رفع وابستگی و حفظ استقلال کشور، توسعه علم و فرهنگ در جامعه است؛ زیرا در دنیای امروز هرگونه پیشرفت در زمینه‌های مختلف وابسته به رشد علمی است. به هرمیزان که از کاروان علم و اندیشه دور دور باشیم به همان اندازه از صنعت و تکنولوژی عقب خواهیم بود. بنابراین توسعه علم و فرهنگ در عرصه زندگی معنوی و مادی امری ضروری است. در منابع فقهی به مسأله تعلیم و تعلم اشاره و در آیات و روایات نیز تأکید شده است. اغلب آیات و روایات جنبه فقهی دارند و در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حاکمان منصوب از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده‌اند که به نحوی بیانگر وظیفه آنان در این زمینه می‌باشند.

آیات تعلیم علم و حکمت

در چهار آیه از قرآن کریم تعلیم کتاب خدا، حکمت و علم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و جزء فلسفه بعثت وی قلمداد گردیده است. پس از مجموع آیات می‌توان وظیفه‌مندی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در زمینه توسعه علمی و فرهنگی بدست آورد، با الغاء خصوصیت وظیفه مندی دیگران از جمله حاکم اسلامی نیز بدست خواهد آمد.

آیه ۱۲۹ سوره بقره

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره/ ۱۲۹)

آیه ۲ سوره جمعه

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.» (جمعه/ ۲)

آیه ۱۶۴ سوره آل عمران

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ

يَزَكِّيهِمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. (آل عمران/۱۶۴).

آیه ۱۵۱ سوره بقره

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيْكُمْ وَ يَعْلَمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱)

دقت در محتوای آیات نشان می‌دهد، آیات در واقع در راستای توسعه و ترویج علم و فرهنگ توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر و حاکم جامعه اسلامی می‌باشد؛ زیرا در سه آیه اول به تعلیم کتاب و حکمت و در آیه آخر تعلیم کتاب، حکمت و علم (و يَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) سر لوحه برنامه‌ها و از مسؤولیت‌ها و وظایف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است. از آنجای که آیات جملات خبریه در مقام انشا هستند، دلالت بر لزوم تعلیم کتاب، حکمت و علم می‌کنند.

مراد از کتاب طبق نظر غالب مفسران قرآن است که در بر دارنده معارف اسلامی در سه حوزه احکامی، اعتقادی و اخلاقی است و جنبه توسعه فرهنگی مکتب حیات بخش اسلام را نشان می‌دهد.

در اینکه مراد از حکمت در این آیات چیست دیدگاه مفسران متفاوت است و چهار دیدگاه مطرح است: یک دیدگاه این است که مراد از آن احکام و شریعتی است که در لسان نبی مکرم صلی الله علیه و آله در قالب سنت بیان می‌شود و در قرآن کریم نیامده است. (طبرسی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۳۰) دیدگاه دیگر اینکه مراد از حکمت علوم و دانشها و اسرار و علل و نتایج احکام است. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۵۷) دیدگاه سوم اینکه مراد از حکمت در قرآن علوم و دانش‌های است که انسان را به حقیقت رهنمون سازد نه همه علوم. ۲ (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۵۷۱). دیدگاه چهارم اینکه منظور از حکمت دادن تفکر و بینش صحیح است. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۱، ۲۳۴).

احتمالات یاد شده نافی یکدیگر نیستند، حکمت می‌تواند به معنای جامع از احتمالات باشد. حکمت به معنای احکام و شریعت از نوع حکمت عملی است. حکمت به معنای

علوم و دانشها و نیز علوم و دانشی که انسان را به حقیقت می‌رساند و نیز دادن تفکر و بنیش صحیح از نوع حکمت نظری است.

مراد از جمله قرآنی: «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» تعلیم علوم است. هرچند این موضوع در جمله قبل یعنی تعلیم کتاب و حکمت مشهود است، ولی قرآن آن را جدا بیان کرده است تا به ما بفهماند اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود، آنها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی‌گرفت. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۵۸). مراد از علوم هم فقط علوم شرعی و دینی نیست، بلکه مراد از آن هر آنچه که مخالف شرع و عقل نباشد و در راستای سعادت و رفاه مردم در زندگی مادی و معنوی باشد، می‌باشد.

با توجه به مطالب فوق آیات فوق بیانگر وظیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه توسعه علم و فرهنگ می‌باشد و ارتباط آن با موضوع حاضر این است که امروزه شکل وابستگی تغییر کرده است و در قالب علم و تکنوژی تبلور دارد. کشوری که از لحاظ علمی عقب است بیشتر در معرض وابستگی است. پس برای رفع وابستگی توسعه علم و تکنولوژی اجتناب ناپذیر است. با الغاء خصوصیت وظیفه یاد شده برای حاکم اسلامی و اندیشمندان دینی (عالمان دینی که در روایت از آنان به وارثان انبیاء یاد شده است) قابل تعمیم است پس آنان نیز وظیفه دارند به منظور حفظ استقلال و قطع وابستگی به توسعه علوم بپردازند.

خطبه ۳۴ نهج البلاغه

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي بَعْضِ خُطْبِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَى حَقٍّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ التَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ.
(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۴، ص ۷۴)

بررسی سندی و دلالی

از نظر سندی، خطبه در منابع مختلف نقل آمده است و در اغلب این منابع هم بدون سند

نقل شده است، اما در برخی منابع مانند امالی شیخ مفید با سند نقل شده است؛ اما برخی روایان آن توثیق ندارد برای مثال «ابوالحسن علی بن محمد بن حبیش الکاتب» توثیق خاص ندارد ولی از باب این که از مشایخ شیخ مفید است و مشایخ شیخ مفید همه قابل قبول اند، شاید بتوان وی را توثیق کرد. همچنین راوی دیگر «حسن بن علی زعفرانی» است که وی نیز توثیق خاص ندارد ولی در برخی منابع از وی تمجید شده است شاید بتوان به وی اعتماد کرد؛ بطور کلی نمی توان سند خطبه را بطور قطع تأیید یا رد کرد.

از نظر دلالت، در این خطبه امیر مؤمنان علیه السلام از حقوق متقابل خود به عنوان حاکم و زمامدار جامعه و مردم سخن گفته است. از حقوق مردم برای خودش تعلیم و تربیت آنان به منظور رهایی از جهل و عالم و دانشمند بار آور آنان است (و تَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا). یعنی شما را تعلیم دهم تا نادان ننماید و تربیت کنم تا علم و دانش را فرا گیرید. براین اساس تعلیم مردم و توسعه علمی از حقوق مردم بر حاکم است. به عبارت بهتر، تعلیم افراد جامعه تکلیفی است که به عهده زمامدار است. اهمیت انی تکلیف از آن جهت است که جامعه اسلامی بدون معرفت و آگاهی در عالی تری حدی که امکان پذیر است، رو بزوال و نابودی خواهد بود. (علامه جعفری، ۱۳۷۰، ج ۹، ص ۳۵). موضوع تعلیم جامعه اسلامی حقی است که زمامدار ملزم بایفای آن است، نه اینکه تعلیم جامعه فقط یک کار شایسته ای است که اگر زمامدار انجام داد محبوبیت اضافی بدست می آورد؛ بلکه جمله مورد تفسیر با صراحت بیان می دارد، تعلیم جامعه تکلیف قطعی و الزامی است که خدا بوسیله در خواست جامعه بعهد زمامدار گذاشته است. این تعلیم شامل همه موضوعات فراگرفتنی است. (همان، ص ۳۶). با توجه به توضیحات فوق تعلیم و تربیت مردم جزء حقوق مردم و تکلیف الزامی زمامداران است که در این روایت به صراحت بیان شده است

نکته مهم در ذیل خطبه اینکه امام علیه السلام حقوق مذکور را برای خودش قرار داده است، آیا این حقوق برای امامان بعدی و نیز حاکمان دیگر هم قابل تسری است؟ در جواب باید گفت که تکالیف مذکور در خطبه مربوط به شأن حاکمیتی امام است و

نسبت به امامان بعدی و نیز حاکمان مآذون‌الغای خصوصیت می‌شود. بنابراین آنان نیز در زمینه توسعه علمی وظیفه‌ای الزامی دارند.

خطبه ۱ نهج البلاغه

وَ اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَ عَلَى تَبْلِيغِ
الرَّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا
الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ
فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ
وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يَشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرَوْهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ
(نهج البلاغه خطبه ۱)

بررسی سندی و دلالتی

خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه عموماً مرسل است و سندی که آنها را به معصوم برساند برای آنها ذکر نشده است؛ ولی اغلب خطبه‌ها و کلمات قصار در مورد معارف اعتقادی، مبداء و معاد، صفات الهی، نصایح و مواعظ اخلاقی و سرگذشت امت‌های گذشته است، که توأم با استدلال‌ات منطقی و عقلی است که جای شک در صدور آن از غیر معصوم علیه السلام باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر، اغلب این مطالب نهج البلاغه از نوع قضایایی است که دلیلش در خودش نهفته است بنابراین نیازی به بررسی سندی ندارد. خطبه یکم نیز از این دست مطالب است که محتوای آن در باره صفات کمال و جمال خداوند، مسأله آفرینش جهان، آفرینش آسمان‌ها و زمین، بعثت پیامبران و اهداف بعثت می‌باشد. همه این امور همواره با استدلال منطقی است.

افزون براینکه این خطبه در منابع معتبر دیگر چه قبل از سید رضی و چه بعد از ایشان نقل شده است. بنابراین جای برای تردید در صدور خطبه نیست.

از نظر دلالت، گزاره محل بحث در این خطبه عبارت «وَ يَشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» است. «(إثارة) در لغت عرب از ریشه «ثور» به معنای انبعاث، بر انگیختن، بلند کردن و آشکار کردن است. (ر.ک ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۹۵، جوهری، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۶۰۶، فیومی،

۱۴۱۴ق، ص ۸۷) منظور از دَفینه‌ها و گنجینه‌های عقلی همان دانش‌های است که خداوند در درون عقل‌های آدمی بودیعت نهاده است که اگر کشف و آشکار شود جهشی عظیم در دانش‌ها و علوم و معارف حاصل می‌شود. ولی غفلت و تعلیمات غلط و گناهان و آلودگیهای اخلاقی، پرده‌هایی بر آن می‌افکند و آن را مستور می‌سازد. پیامبران این حجابها را بر می‌گیرند و آن گنجینه‌ها را آشکار می‌کنند. (ر.ک مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۱۱).

طبق این عبارت، آشکار ساختن استعدادهای عقلی مردم یعنی دانش‌ها و علوم نهفته در نهان آدمی جزء اهداف بعثت انبیاء است که از وظیفه‌مندی پیامبران در زمینه ساحت عقلانی مردم حکایت دارند. از آنجای که جمله در قالب جمله خبریه در مقام انشاء است مفید الزام می‌باشد. از دو روایت فوق - که در شأن حضرت امیر و انبیای الهی - وارد شده است وظیفه‌مندی آنان در قبال توسعه علمی جامعه استفاده می‌شود، با الغای خصوصیت وظایف سایر حاکمان اسلامی نیز نسبت به موضوع بدست می‌آید. افزون براین در تعدادی از عهدنامه‌ها تعلیم افراد جامعه جزء وظایف حاکمان منصوب از سوی پیامبر شمرده است. که در ذیل به مورد اشاره می‌شود.

عهدنامه پیامبر ﷺ به عَتَّابِ بْنِ أُسَید

در عهد نامه پیامبر اکرم ﷺ خطاب به عَتَّابِ بْنِ أُسَید بر وظیفه وی در زمینه تعلیم مردم و گسترش علم و دانش به عنوان حاکم اسلامی اشاره شده است.

«وَكُتِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَتَّابِ بْنِ أُسَیدِ عَهْدًا عَلَى مَكَّةَ، [قَدْ] فَوَّضَ إِلَيْهِ تَنْبِيَهَ غَافِلِكُمْ، وَ تَعْلِيمَ جَاهِلِكُمْ، وَ تَقْوِيمَ أَوْدٍ مُضْطَرِّكُمْ، وَ تَأْدِيبَ مَنْ زَالَ عَنْ أَدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱، ص ۱۲۳).

بررسی سندی و دلالی

این نامه از نظر سند مرسل است؛ اما از محدثین تلقی به قبول می‌باشد از این رو سند از نظر سند مورد اطمینان است. از نظر دلالت؛ همانگونه که ملاحظه می‌شود در این نامه چهار وظیفه به عتاب به عنوان حاکم اسلامی تفویض شده است که برخی جنبه تعلیمی و برخی

هم جنبه تربیتی دارد. تعبیر «فَوَضَّ» اشاره به نوع ولایت دادن به حاکم است. این وظایف عبارت‌اند از: تنبیه غافل، تعلیم جاهل، هدایت منحرفان و تأدیب کسانی که از حریم الهی خارج شده‌اند. تعلیم جاهل وظیفه تعلیمی حاکم را نشان می‌دهد، (وَتَعْلِمُ جَاهِلِكُمْ) طبق این عبارت حاکم اسلامی وظیفه دارد افراد تحت حاکمیتش را تعلیم دهد. در مورد تعلیم حاکم دو احتمال هست: یکی اینکه حاکم وظیفه دارد از باب ارشاد جاهل احکام مبتلابه را به افراد جاهل به احکام آموزش دهد. احتمال دیگر اینکه حاکم باید اموری ضروری را که بدرد زندگی مادی و معنوی مردم می‌خورد به آنان آموزش دهد، بلکه در سطح بالاتر مردم را در رشته‌های مختلف علوم عالم و متخصص بار بیارد. قرینه داخلی مؤید احتمال اول است و آن قید جاهل است. ولی قرائن خارجی مؤید احتمال دوم است و آن آیات و روایاتی است که همواره انسان‌ها را به فراگیری علم و دانش فرا می‌خوانند که مقید به علوم دینی نشده‌اند و به نحو مطلق می‌باشند. بنابراین بعید است که منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط آموزش احکام مبتلابه باشد. پس روایت به خوبی بر وظیفه‌مندی حکومت در زمینه توسعه علم و فرهنگ دلالت دارند.

دلالت روایت بر وجوب

از نظر حکم فقهی، تعلیم علوم و توسعه علمی و فرهنگی از وظایف الزامی حاکم است؛ زیرا تعبیر فوض دارد که دلالت آن بر الزام و وجوب قوی تر است.

۲. توسعه اقتصادی

از محورهای که در ادله فقهی مورد توجه قرار گرفته است و حاکم اسلامی را نسبت به آن مکلف می‌داند توجه به امور معیشتی مردم و توسعه اقتصادی در جامعه است و می‌توان از آن به راه بردهای اساسی در رفع وابستگی و حفظ استقلال کشور یاد کرد. است.. البته توسعه اقتصادی شاخصه‌های مختلف دارد و حکومت اسلامی وظیفه دارد نسبت به همه این شاخص‌ها توجه نماید. مهمترین این شاخص امور ذیل است.

تنظیم مسائل اقتصادی

از شاخص‌های مهم توسعه اقتصادی تنظیم مسائل اقتصادی و به عبارتی عدالت اقتصادی است. در روایتی این امر از وظایف حاکم اسلامی قلمداد شده است. عدالت اقتصادی ممکن است جنبه‌های مختلف داشته باشد؛ ولی منظور از آن در اینجا هزینه کردن بیت المال و ثروت‌های ملی به نفع عموم افراد جامعه است نه عده خاص. در خطبه ۳۴ نهج البلاغه عدالت اقتصادی جزء وظایف حاکم اسلامی قلمداد شده است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي بَعْضِ خُطَبِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَى حَقٍّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ.
(نهج البلاغه خطبه ۳۴)

بررسی سندی و دلالی

از نظر سندی، خطبه در منابع مختلف نقل شده است و در اغلب این منابع هم بدون سند نقل شده است، اما در برخی منابع مانند امالی شیخ مفید با سند نقل شده است؛ اما برخی روایان آن توثیق ندارد برای مثال «ابوالحسن علی بن محمد بن حبیش الکاتب» توثیق خاص ندارد ولی از باب این که از مشایخ شیخ مفید است و مشایخ شیخ مفید همه قابل قبول اند، شاید بتوان وی را توثیق کرد. همچنین راوی دیگر «حسن بن علی زعفرانی» است که وی نیز توثیق خاص ندارد ولی در برخی منابع از وی تمجید شده است شاید بتوان به وی اعتماد کرد؛ بطور کلی نمی‌توان سند خطبه را بطور قطع تأیید یا رد کرد.

از نظر دلالت، در این خطبه امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَام) از حقوق متقابل خود به عنوان حاکم و زمامدار جامعه و مردم سخن گفته است. در این خطبه امام امور زیر را از حقوق مردم برای خودش شمرده است: ۱. نصیحت و خیر خواهی، ۲. تنظیم عادلانه مسائل اقتصادی ۳. توجه به تعلیم و آموزش مردم ۴. توجه به امر تربیت و تهذیب اخلاق و مبارزه با مفاسد اخلاقی. از نظر دلالت، گزاره محل بحث حقوق دوم (تنظیم عادلانه مسائل اقتصادی) می‌باشد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود امام علیه السلام به مصرف رساندن کامل بیت المال را برای مردم از حقوق اساسی آنان بر خودش می‌داند. بنابراین اگر حاکم بیت المال و اموال عمومی را در جهت تقویت و تثبیت موقعیت خودش مصرف نماید عدالت اقتصادی محقق نشده فقر و فساد در جامعه حاکم و زمینه برای نفوذ بیگانه‌ها فراهم می‌گردد که اغلب در قالب کمک‌های انسان دوستانه از طریق اینجوها و سازمان‌های خیریه انجام می‌گیرد. بنابراین از وظایف حکومت ایجاد عدالت اقتصادی در میان جامعه به منظور رفع وابستگی اقتصادی و فرهنگی است. از این وظیفه هم در حد الزام است.

عمارت و آبادانی بلاد اسلامی

از شاخص‌های مهم توسعه اقتصادی عمارت و آبادانی شهرها است. در عهد نامه مالک اشتر این مهم جزء وظایف حاکم اسلامی شمرده شده است.

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا». (نهج البلاغه نامه ۵۳).

بررسی سندی و دلالی

عهد نامه مالک اشتر، از نظر سند معتبر است؛ زیرا دو شخصیت رجالی مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در باره سند عهدنامه گفته اند: «سند من به عهد مالک اشتر این گونه است» و بعد سند آن را به تفصیل آورده اند. (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۹، شیخ طوسی، الفهرست، ص ۸۹).

از نظر دلالت عهد نامه در واقع شیوه نامه حکومت داری است که در آن اصول و خطوط کلی حکومت بطور شفاف بیان شده است. عهدنامه خطاب به مالک اشتر است هنگامی که امیر مؤمنان وی را به عنوان والی و کارگذار خود در سر زمین مصر منصوب فرموده است. و در آن محورهای را معین کرده است که می‌توان از آن به عنوان اصول حکومت داری یاد کرد. از محورهای که در عهد نامه آمده است عمارت و آبادانی بلادها است. واژه عمارت اطلاق دارد شامل ساختمان سازی، راه سازی و کشت و زراعت می‌شود. خانه و سرپناه جزء

ضروریات زندگی موجب آرامش و آسایش مردم است. راه سازی ارتباطات مردم را با یکدیگر تسهیل می کند. و موجب رونق و توسعه اقتصادی در میان جامعه می گردد. کشت و زراعت موجب تأمین معیشت مردم و رفع وابستگی مردم به بیگانه ها در این زمینه می باشد. بنابراین حاکم وظیفه دارد به منظور رفاه حال عمومی مردم در محورهای یاد شده تلاش نماید. مساله آبادانی زمین در فقه و حقوق اسلامی نیز از جایگاه والایی برخوردار است؛ چنان که فقها تأکید دارند حاکم اسلامی به عنوان رهبر و پیشوای حکومت اسلامی موظف است به امر آبادانی کشور پرداخته تا زمینه رفاه و آسایش جامعه اسلامی فراهم آید. به همین دلیل فقها در بحث احیای اراضی موات، معتقدند حاکم اسلامی لازم است زمین را در اختیار افرادی قرار دهند که به عمارت و آبادانی آن پرداخته و به دلیل این که ایشان در راستای عمران و آبادانی گام برداشته اند، هیچ کس حتی حاکم اسلامی حق ندارد بدون دلیل، زمین را از آنان بستاند؛ و نهایتاً در صورتی که افراد مورد نظر دست از عمران و آبادانی زمین بردارند حاکم می تواند آن را به دیگران بسپارد. (کعبی به نقل از سایت وسائل: سرویس حقوقی پایگاه تخصصی فقه حکومتی وسائل).

رفع فقر و محرومیت

از شاخص های مهم توسعه اقتصادی محرومیت زدایی و رفع فقر از جامعه و کاهش شکاف طبقاتی است. با وجود فقر و محرومیت و شکاف طبقاتی ادعای توسعه اقتصادی امر غیر معقول و ناپسند است. از سوی، وجود فقر در جامعه موجبات وابستگی را فراهم می سازد و این از مسلمات عقلی است و با تجربه باثبات رسیده است. در روایات فقر به عنوان بالاترین تلخی ها، موجب سیه رویی در دو جهان و بالاتر از آتش دانسته شده و عاملی برای سوق دادن افراد به سمت کفر و بی دینی معرفی شده است. امام سجاده علیه السلام نیز در دعای ابوحمزه از فقر به خداوند متعال پناه برده است. فقر در لغت به معنای شکسته شدن مهره های پشت بدن است. اکثر لغویین فقر را به معنی نیاز و حاجت معنا کرده اند. و عده ای نیز به معنای نداشتن به اندازه کفایت دانسته اند. در کتاب مفردات، راغب اصفهانی فقر را به چهار صورت معنا کرده است: نیازمندی های مادی و زیستی موجودات زنده، عدم برخورداری از وسایل و

امکانات اولیه و اساسی زندگی، آزمندی و بسنده نکردن به امکانات موجود و بالاخره به معنی احساس همیشگی نیاز به خدا. بدیهی است از چهار مورد یاد شده، نخستین آنها ضروری و فطری است، دومی امری منطبق با واقعیت است، سومی صفتی است ناپسند و نکوهیده و چهارمی صفتی است پسندیده و ضروری برای هر فرد موحد و مومن.

رفع فقر و محرومیت و بهبود زندگی مردم و بهره‌مندی آنان از مواهب مادی از وظایف مهم حکومت اسلامی است در احکام حکومتی امیرمومنان (علیه السلام) به عنوان خلیفه مسلمین، توجه به محرومین و فقرا بسیار مورد توجه قرار گرفته و آن حضرت به کرات دستور می‌دهند بیت المال بین محرومین افراد جامعه که سخت به امکانات اولیه زندگی نیازمندند و از گرسنگی در مشقتند، تقسیم شود. ایشان در نامه‌ای به کارگزار خود در مکه نوشتند: «در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عیال‌مندان و گرسنگان و آنان که مستمندند و سخت نیازمندند، بده. مانده را نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند، قسمت کنیم.»

۳. آینده‌نگری و برنامه‌ریزی

از راه‌های اساسی رفع و یا کاهش وابستگی و حفظ استقلال، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی صحیح اقتصادی در شرایط بحران به خصوص بحران اقتصادی است؛ زیرا در شرایط بحرانی و مشکلات اقتصادی ناشی از آن احتمال گرایش به وابستگی افزایش می‌یابد. خواه بحران ناشی از عوامل طبیعی مانند خشک سالی و یا عوامل سیاسی مانند تحریم اقتصادی و یا جنگ باشد. بنابراین برنامه‌ریزی و آینده‌نگری اقتصادی می‌تواند موجب بهبود اوضاع اقتصادی و مانع وابستگی به دیگران باشد. در آیه ۴۷ سوره یوسف این برنامه‌ریزی بوضوح دیده می‌شود.

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ»
(یوسف آیه ۴۷)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود آیه شریفه تدابیر حضرت یوسف را در مقابله با بحران اقتصادی آینده‌کشور مصر نشان می‌دهد؛ زیرا وی بعد از تعبیر خواب پادشاه مصر و پیش

بینی وضعیت اقتصادی کشور در آینده، به برنامه ریزی بلند مدت (۱۴ ساله) برای آینده از طریق تولید مستمر و ذخیره سازی منابع غذایی پرداخت. از این رو گفت هفت سال با تلاش پی گیر زراعت می کنید. پس هرچه درو کردید آن را در خوشه نگهدارید جز اندکی را که مصرف می کنید.. لحن آیه نشان می دهد حضرت یوسف از جایگاه یک رهبر - که خودش را نسبت به سرنوشت جامعه مسئول می داند - به این امر اقدام کرده است که از وظیفه مندی وی در قبال وضعیت معیشتی و لزوم تدابیر در مقابله با وضعیت بحرانی حکایت دارد. هر چند که در موقع صدور فرمان فوق حاکمیت فعلی نداشت ولی حاکمیت شأنی داشت و بعداً تشکیل حکومت داد پس یکی از وظایف حکومت دور اندیشی و برنامه ریزی اقتصادی با هدف بهبود معیشت و عدم گرفتاری در دام وابستگی و حفظ استقلال کشور تحت حاکمیت می باشد. اما این وظیفه مندی در حد الزام است یا استحباب باید گفت آیه در ساختار امر نیست تا دال بر لزوم استحباب باشد، ولی جمله خبریه در مقام انشاء است که حمل بر استحباب می شود، قرینه مبنی بر الزام در دست نیست.

گفتنی است در این طرحنامه تأکید بر تولید انبوه و ذخیره سازی و صرفه جویی در مصرف مواد غذایی - که از نیازهای اساسی است - می باشد؛ ولی منحصر در آن نیست در زمینه های دیگر نیز برنامه ریزی ضروری است مانند کالاهای مصرفی و سرمایه ای که در راستای تولید و تأمین نیازهای اساسی جامعه به کار گرفته می شوند. آیه شریفه سیره حضرت یوسف را در زمینه برنامه ریزی اقتصادی به عنوان حاکم جامعه نشان می دهد

۴. بکارگیری افراد کاردان

از راه های اساسی دیگر در رفع وابستگی و حفظ استقلال استفاده از افراد مدبر و کاردان در مدیریت منابع غذایی و غیر غذایی است. در شرایط بحرانی مدیریت صحیح منابع غذایی و استفاده درست از آن یک امر عقلایی و مقتضای عقل سلیم انسانی است. از لازمه این کار به کارگیری افراد امین و کاردان است. در سیره حضرت یوسف این امر بوضوح دیده می شود وقتی که به حاکمیت رسید از پادشاه مصر درخواست کرد که وی را به سرپرستی خزائن آن

سرزمین قرار دهد؛ زیرا که او نگهبان کاردان است. بدون شک مدیریت بحران نیازمند افراد کارشناس و با تجربه است. از این سیره حضرت یوسف می‌توان

نتیجه

حکومت اسلامی بدلیل جایگاه و اقتداری که دارد در قبال حفظ استقلال کشور و رفع وابستگی وظیفه شرعی و عقلی دارد. برای اثبات وظیفه‌مندی حکومت اسلامی در رفع وابستگی و حفظ استقلال به دو دسته ادله عام و خاص استدلال شد. بر اساس ادله عام عموم مکلفان نسبت به حفظ استقلال و رفع وابستگی مسؤول هستند؛ ولی از آنجای که حکومت از اقتدار برخوردار است و مقدرات کشور را بر عهده دار و دارای امکانات بیشتر است وظیفه او سنگین تر است. این وظیفه در حد الزام است.. بر اساس ادله خاصه توسعه علمی، اقتصادی، برنامه‌ریزی و آینده نگری و به کارگیری افراد کاردان در مدیریت کشور از وظایف خاصه حکومت به منظور پیشگیری از وابستگی است. وظایف شده واجب عینی است لکن اگر کسی آن را انجام دهد از عهده حاکم اسلامی ساقط است. از نظر توصیلی و تعبدی اصل توصیلی بودن این وظایف است. مباشرت هم شرط نیست حاکم اسلامی می‌تواند کسانی را که از توانایی انجام این وظایف برخوردارند را برای انجام آن بگمارد.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه، ترجمه: جعفر شهیدی.

آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، مروارید، اول، بی تا.

آقا بخشی، علی اکبر، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر تندر، اول، بی تا.

ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول ۱۴۰۴ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت دار صادر چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی (وظایف حکومت در تعلیم و تربیت) تحقیق و نگارش: محمد کاظم مبلغ، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۸.

پازارگاد، بهاء الدین، تاریخ فلسفه سیاسی، تهران، دلارنگ، چاپ پنجم، ۱۳۸۲

جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۸، تهران، انتشارات دفتر فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۳۷۴ش

دو ورژه، موریس، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ششم، ۱۳۸۲ش.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت. دارالعلم الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.

ربانی، محمد حسن، بررسی اعتبار احادیث مرسل، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹ش

طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ۱۲، ۱۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۶ش.

طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، الفهرست، نجف، المکتبه المرتضویه، بی تا.

عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، چاپ ششم، تهران انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵.

فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی (۲ جلد) چاپ دوم،

قم، مؤسسه دارالحجره، ۱۴۱۴ق

قرائتی، محسن تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس های از قرآن، ۱۳۸۳.

- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء ۱۴۰۳ ق.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، سپهر، ۱۳۷۱.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امیر المؤمنین علیه السلام ج ۱ و ۱۰، قم، امام علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۳۹۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۶۷.
- منتظری، حسینعلی، مبانی ولایت فقیه، ترجمه محمود صلواتی، چاپ دوم، قم، نشر تفکر، ۱۳۰۹ ق.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷.
- نرم افزار جامع احادیث ۳/۵، قم مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم افزار جامع فقه اهل بیت علیهم السلام قم مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم افزار درایه النور، قم مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم افزار قاموس النور، قم مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر) چاپ اول، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.